



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله سیزدهم
موضوع جزئی: فرع دوم: جواز بقاء تقلید بر میت
سال دوم

تاریخ: ۲۲ فروردین ۱۳۹۱
مصادف با: ۱۸ جمادی الاولی ۱۴۳۳
جلسه: ۸۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در این بود که آیا جواز بقاء بر تقلید میت مطلق است یا مشروط به شروطی می‌باشد. شرط اول این بود که مکلف باید در زمان حیات مجتهد به فتوای آن مرجع تقلید عمل کرده باشد تا بتواند بعد از ممات بر تقلید او بماند و گفته شد در این جهت که او هم در مسائلی که عمل کرده و هم در مسائلی که عمل نکرده می‌تواند بر تقلید میت باقی بماند، بر خلاف بعضی از بزرگان که این شرط را قبول ندارند. آنها هم که این شرط را قبول ندارند بعضی مثل مرحوم سید هستند که به واسطه مبنایی که در باب حقیقت تقلید دارند و تقلید را عبارت از التزام به عمل به فتوای مجتهد می‌دانند، برای عمل شرطیت قائل نیستند و بعضی مثل آقای خوئی ضمن اینکه تأکید می‌کند این مسئله به هیچ وجه مبتنی بر تفسیر ما از حقیقت تقلید نیست و ارتباطی با آن ندارد لکن بواسطه‌ی اینکه ادله جواز بقاء بر تقلید میت نمی‌تواند شرطیت عمل را در جواز بقاء اثبات کند، ایشان معتقد می‌شود که برای جواز بقاء بر تقلید میت، عمل مقلد در زمان حیات او شرط نیست.

شرط دوم: ذاکر بودن

شرط دوم ذکر است در مقابل نسیان؛ یعنی بحث این است که آیا جواز بقاء بر تقلید میت مشروط به این است که مقلد نسبت به فتوای مجتهد ذاکر باشد یا خیر؛ اگر کسی ذکر را شرط جواز بقاء بر تقلید میت بداند، بدیهی است در صورتی مقلد می‌تواند بر تقلید میت باقی بماند که فتاوی او یادش باشد، ولی اگر فتوای مرجع تقلید را فراموش کرد و نسیان بر او عارض شد دیگر بقاء بر تقلید میت جایز نیست و اگر کسی ذکر را شرط نداند تکلیف معلوم است؛ او چه فتوای میت را به خاطر داشته باشد و چه به خاطر نداشته باشد، می‌تواند بر تقلید میت باقی بماند و نهایتش این است که هر وقت فتوای میت را فراموش کرد به رساله او مراجعه می‌کند و به فتوای او عمل می‌کند.

مرحوم آقای خوئی مدعی است بر خلاف عمل که در جواز بقاء شرط نیست، ذکر در جواز بقاء شرط است یعنی به نظر ایشان مقلد در صورتی می‌تواند باقی بر تقلید میت باشد که فتوای مرجع تقلیدش را فراموش نکند اما اگر این مقلد فتوای مرجع تقلید را فراموش کند، دیگر نمی‌تواند دوباره آن را فتوی را یاد گرفته و به آن عمل کند بلکه باید به مرجع حی مراجعه کند. ظاهراً در کلمات بزرگان (حداقل در بین معاصرین) کسی غیر از آقای خوئی این شرط را ذکر نکرده است.

دلیل اشتراط ذکر:

استدلال آقای خوئی بر اعتبار این شرط این است که چنانچه مقلد فتوای میت را فراموش کند، این در واقع به معنای انعدام رجوع سابق و اخذ و تعلم قبلی او نسبت به فتوای میت در حال حیات است؛ فرض این است که این مقلد در زمانی که مجتهد زنده بود فتوای او را اخذ کرده یعنی رساله او را دیده یا از اهل اطلاع پرسیده بود که مثلاً فتوای این مرجع تقلید در مورد عصیر عنبی إذا غلی نجاست آن است؛ پس قبلاً اخذ فتوی و تعلم فتوی داشته حال که فتوای او را فراموش می‌کند این نسیان در واقع به معنای از بین رفتن آن اخذ سابق و رجوع قبلی اوست و مثل این می‌ماند که اصلاً رجوع به آن مرجع تقلید نداشته است. در همین مثالی که عرض کردیم ایشان می‌فرماید که فرض کنیم فتوای مرجع تقلید مبنی بر نجاست عصیر عنبی در فرض غلیان را فراموش کند، این مکلف که فتوای مرجع تقلید را فراموش کرده هیچ فرقی ندارد با کسی که اصلاً فتوی را نمی‌داند. فرضی کنیم کسی فتوی را نمی‌داند لکن علم اجمالی دارد که بالاخره این عصیر عنبی یا پاک است یا نجس، کسی که علم اجمالی دارد به طهارت یا نجاست این عصیر عنبی آیا این علم اجمالی او اثری دارد و بر این علم اجمالی او به نجاست یا طهارت این عصیر اثری مترتب می‌شود؟ خیر اثری بر آن مترتب نمی‌شود. لذا می‌فرمایند همانطور که این علم اجمالی فی نفسه اثری بر آن مترتب نمی‌شود، در صورتی که فتوای میت را هم فراموش کند هیچ اثری بر آن مترتب نمی‌شود چون اخذ سابق او منعدم شده است. پس باید دوباره رجوع به این مرجع تقلید کند و این رجوع دوباره از مصادیق تقلید ابتدائی از میت است که جایز نیست.

پس علت اینکه ذکر در جواز بقاء بر تقلید میت شرط است این است که اگر مقلد ذاکر نباشد یعنی فتوای مرجع تقلید میت را فراموش کند برای عمل کردن به این فتوی ناچار است دوباره به آن فتوی اخذ کند و آن را یاد بگیرد و اخذ فتوی بعد النسیان این در واقع تقلید ابتدائی از میت محسوب می‌شود که جایز نیست.^۱

بررسی دلیل اشتراط ذاکر بودن:

در این مسئله حق این است که ذکر در مقابل نسیان شرط جواز بقاء نیست؛ چون عمده‌ی استدلال مرحوم آقای خوئی این بود که اگر مقلد فتوای میت را فراموش کند این به معنای انعدام رجوع سابق و اخذ گذشته اوست پس باید دوباره فتوای میت را اخذ کند و یاد بگیرد و این از مصادیق تقلید ابتدائی ممنوع است. لکن این استدلال مخدوش است چون باید ببینیم که آیا واقعاً فراموش کردن یک مسئله و یادگیری مجدد آن از مصادیق تقلید ابتدائی به حساب می‌آید؟ شما به عرف مراجعه کنید، آیا اگر کسی مطلبی را از یک عالمی پرسید و فراموش کرد دوباره به او رجوع کند برای یادآوری، این رجوع ابتدائی محسوب می‌شود؟ آیا این رجوع اول او را معدوم می‌کند؟ برای اینکه مسئله بیشتر واضح شود آن را تنظیم می‌کنیم به فراموش کردن فتوای مجتهد در حال حیات که آیا مقلد اگر دوباره برای یادگیری مراجعه کند به این مراجعه وی تقلید جدید می‌گویند؟ آیا واقعاً کسی که چندین سال مقلد یک مرجع تقلیدی بوده و اکنون بعد از فراموشی فتوای او برای

۱. التقیح، ج ۱، ص ۸۷.

یادآوری آن فتوی مثلاً به رساله او مراجعه کند، به او گفته می‌شود که تازه مقلد این مرجع شده است؟ ما سابقاً گفتیم ملاک تقلید ابتدائی و عدم آن به لحاظ مسئله نیست به لحاظ مرجع تقلید است.

هیچ کس به این موردی که بعد از فراموشی مسئله‌ای رجوع مجدد برای یادگیری می‌کند تقلید ابتدائی نمی‌گوید. ما از ایشان سؤال می‌کنیم که آیا به نظر شما کسی که در زمان حیات یک مرجع تقلید، فتوای او را فراموش کند و دوباره آن را یاد بگیرد و فتوای او را تعلم کند، این معنایش این است که اخذ سابقش منعدم است و این یک اخذ و تعلم جدید است؟ اصلاً چنین ادعایی نمی‌توان کرد. بالاخره برای صدق تقلید ابتدائی باید ملاک را شخص مرجع تقلید قرار دهیم یا مسئله؛ آیا تقلید و به خصوص تقلید ابتدائی به اینکه به یک یا دو مسئله عمل کند تحقق پیدا می‌کند یعنی حتماً باید مسئله را محور قرار داد؟ به نظر ما نمی‌توان ملتزم به این معنی شد. پس از جهت صدق تقلید ابتدائی قطعاً سخن ایشان محل اشکال است و عجب این است که ایشان در مسئله شرطیت عمل می‌فرماید که اصلاً مسئله مبتنی بر تفسیر ما از حقیقت تقلید نیست و صرفاً باید مقتضای ادله را ملاحظه کرد و بر این اساس شرطیت عمل در جواز بقاء بر تقلید میت را رد کرده و پذیرفتند اما در مسئله ذکر می‌گویند ذاکر بودن مقلد نسبت به فتوی شرط است چون اگر فراموش کند اخذ سابقش منعدم می‌شود و رجوع دوباره به عنوان یک تقلید ابتدائی است که ممنوع است و در بحث شرطیت ذکر هیچ سخنی از ادله نمی‌آورند.

در هر صورت این سخن از آقای خوئی به هیچ وجه قابل قبول نیست. علاوه بر این به سراغ ادله هم که می‌رویم هیچ یک از ادله به هیچ وجه دلالت بر اشتراط ذاکر بودن مقلد برای جواز بقاء نمی‌کند. از ادله‌ی ما در مسئله جواز بقاء بر تقلید میت به هیچ وجه استفاده شرطیت ذکر در جواز بقاء نمی‌شود. استصحاب حجیت فتوی و رأی مجتهد دلالت می‌کند بر بقاء این حجیت حتی بعد الموت؛ کما اینکه گفتیم حجیت نسبت به عمل مقلد در زمان حیات او هم مطلق است و هیچ شرطی ذکر نشده، در اینجا هم حجیت فتوای مجتهد استصحاب می‌شود چه مقلد نسبت به آن فتوی ذاکر باشد چه نباشد، در هر صورت حجت است.

به سیره عقلائییه هم که نگاه می‌کنیم در سیره عقلاء همین گونه می‌باشد؛ وقتی عقلاء به یک عالمی رجوع می‌کنند و نظر او را اخذ می‌کنند اینجا اعتبار نظر عالم به هیچ وجه دائر مدار عدم نسیان این جاهل نیست. اگر به یک عالمی رجوع کند و نظر او را بپرسد این نظر برای او حجت است و اگر هم فراموش کند و دوباره رجوع کند این یادآوری همان چیزی است که قبلاً گفته است و رجوع جدید محسوب نمی‌شود.

ادله لفظیه هم بر فرض دلالتشان را بر جواز بقاء بر تقلید میت بپذیریم، این ادله اطلاق دارند و نسبت به مسئله ذکر مطلق هستند و هیچ قید و شرطی هم در آنها ذکر نشده است.

پس در مجموع وقتی نه ادله جواز بقاء چنین دلالتی دارد و نه صدق عنوان تقلید ابتدائی می‌شود، دیگر وجهی برای شرطیت ذکر در جواز بقاء نیست.

نتیجه:

لذا از مجموع بحث‌هایی که تا به اینجا مطرح شد این نتیجه حاصل می‌شود که بقاء بر تقلید میت جایز است به شرط آنکه مقلد به بعضی از مسائل بر اساس فتوای میت در زمان حیات او عمل کرده باشد و این جواز بقاء مطلق است و حتی در مسائلی هم که به فتوای میت عمل نکرده می‌تواند بر تقلید او باقی باشد یعنی ما شرطیت عمل را پذیرفتیم به خاطر تفسیری که از حقیقت تقلید داریم نه به خاطر ادله و ذاکر بودن مقلد در این مسئله دخالتی ندارد و شرط نیست.

فرع سوم:

«و يجوز الرجوع الى الحي الأعلم و الرجوع أحوط»

امام (ره) می‌فرماید رجوع به حی اعلم جایز است و البته رجوع احوط است یعنی احتیاط واجب آن است که به حی اعلم رجوع شود. این فرع سوم در واقع ادامه فرع دوم می‌باشد؛ ما در فرع دوم بحث از جواز بقاء بر تقلید میت را مطرح کردیم فرع سوم این است که حال اگر گفته شد بقاء بر تقلید میت جایز است عدول از میت و رجوع به غیر میت جایز است یا نه؟ اصلاً این فرع سوم فقط در صورتی است که ما قائل به جواز بقاء بر تقلید میت باشیم؛ اگر کسی بگوید که بقاء بر تقلید میت جایز نیست دیگر نوبت به این بحث نمی‌رسد. فرع سوم دو بخش دارد:

بخش اول: قسمت اول آن مسئله رجوع از میت به حی مساوی است.

بخش دوم: رجوع از میت به حی اعلم است.

فرض کنید آقایی مرجع تقلید بوده از دنیا رفته، نظر ما این شد که این مقلد می‌تواند به تقلید آن میت باقی بماند و می‌تواند به حی رجوع کند؛ حال در اینجا این حی تارةً مساوی است و اخری اعلم است.

بحث جلسه آینده: باید ببینیم که تکلیف این بحث چیست؛ آیا مقلد می‌تواند به حی مساوی یا حی اعلم رجوع کند یا نه؟ و یک بخش سومی هم باید در اینجا اضافه کنیم و آن صورتی است که میت اعلم از حی باشد که در جلسه آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت.

«والحمد لله رب العالمین»